تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۵
(ص۷-۱۲)

واژه‌های فراموش‌شدهٔ فارسی (۲):
پَخته، مَچاچَنگ

گارنیک آساطوریان*

چکیده

نگارنده در این مقاله به وجه اشتقاق دو واژهٔ **پَخته** و **مَچاچَنگ** پرداخته است. بر خلاف **مچاچنگ** که از واژه‌های فراموش‌شدهٔ فارسی است، **پخته** به‌معنای «پنبه» در تاجیکستان و افغانستان اصطلاح مرسومی است و برای اشاره به این گیاه تنها از این واژه استفاده می‌شود. دربارهٔ ریشهٔ واژهٔ **مچاچنگ** نیز پیشنهادی عرضه شده‌است.

کلیدواژه‌ها: پَخته/بَخته، مَچاچَنگ، ریشه‌شناسی، زبان فارسی

* استاد و رئیس انستیتوی خاورشناسی دانشگاه روسی– ارمنی (اسلاونی)، ایروان
garnik.asatrian@rau.am | ORCID: 0000-0002-6171-7481

۱- پَخته

پَخته از لغات قلیل‌الاستعمال زبان فارسی است و شواهد آن در متون کلاسیک انگشت‌شمار است (برای مثال، نک . رواقی ۱۳۸۱: ۸۷). کهن‌ترین شاهد این واژه به‌صورتِ **بَخته** در کتاب طبّی *هدایه‌المتعلّمین فی الطّب* (قرن ۴)، اثر ابوبکر اخوینی بخاری (۱۳۴۴: ۴۱۸، ۴۳۱) ضبط شده‌است. در *لغت‌نامهٔ* دهخدا (۱۳۷۷: ذیل مدخل) پخته به‌معنیِ «گوسفند سه یا چهارسالهٔ نر» آمده و سپس به‌نقل از فرهنگ‌های *جهانگیری*، *رشیدی* و *غیاث‌اللغات* به معنای دیگر این واژه یعنی «پنبه» نیز اشاره رفته و بیت زیر از مولوی شاهد آورده شده‌است:

بدان مکیب بدوزد که دل نهی همه عمر زهی بریشم و **پخته** زهی دو دست قبا

ولی در پایان اضافه کرده‌اند که «چون شعر تقریباً لایقرء است اطمینانی بر این دعوی نیست» (همان جا).

این واژه در ترکیب **پخته‌چشم** به‌معنایِ «کسی که چشمش آب مروارید آورده» نیز دیده می‌شود (رواقی، همان جا) و از این منظر با ترکیبِ ač‘k‘i bambak در فولکلور ارمنی، به‌معنیِ تحت‌اللّفظی «پنبهٔ چشم» که همان «آب مروارید» است سنجیدنی است.

امروز نیز حوزهٔ شرقی مناطق فارسی‌زبان یعنی کشورهای افغانستان و تاجیکستان برای اشاره به **پنبه** از همین واژهٔ **پخته** استفاده می‌شود، ولی این کلمه در فارسی معاصر ایران فراموش شده و فقط لفظ **پنبه** استعمال دارد. البتّه نگارنده این واژه را در اطراف شهر بردسکن (خراسان رضوی) به‌معنایِ «پنبهٔ از دانه جداشده» ضبط کرده‌است.

شایان ذکر است که در سراسر آسیای مرکزی، اصطلاح مرسوم و جاافتادهٔ گیاه **پنبه**، همین **پخته** است و این واژه در زبان پشتو، گویش‌های ایرانی پامیر، ازبکی و نیز گویش‌های ترکی این منطقه نیز به کار می‌رود و به‌وضوح دخیل از فارسی است. این لغت در ترکی چغتایی نیز به‌صورت‌های pāxtā، pāqta، paxta و baxta ضبط شده‌است (نک . Pelliot 1959: 442f.; Стеблин-Каменский 1982: 54). منشأ ترکی این واژه از سوی اکثر

پژوهشگران رد شده‌است (نک . Laufer 1919: 490; Бартольд 1971: 380; Pelliot, ibid.: 443; Стеблин-Каменский, ibid.)، ولی ایرانی بودن آن نیز هنوز اثبات نشده‌است. بارتولد (ibid.) با تکیه بر معیارهای ظاهری، واژهٔ **پخته** را صفت مفعولی از مصدر *păxtan به‌معنایِ «لگد کردن، فشار دادن، فشردن» دانسته و به تبع آن، واژهٔ **پخته** را «فشرده، خرد شده» معنا کرده‌است. این دیدگاه بعدها از سوی مؤلفی که دربارهٔ گیاهان فرهنگی در گویش‌های پامیری تحقیق می‌کرد، مثبت ارزیابی شده‌است (نک . Стеблин-Каменский 1982, ibid.; idem 1999: 260). ولی باید توجّه داشت که در اینجا نیازی نیست به حدس و گمان دربارهٔ یک صورت فعلی با پیشینهٔ نامشخّص متوسّل شویم، بلکه راه یافتن اشتقاق این واژه در شکل ظاهری مدلول آن نهفته‌است. حال، یک بار دیگر نگاهی اجمالی به معنی این کلمه بیفکنیم؛ **پَخته** به‌معنایِ «پنبه‌ای است که از دانه جدا شده» یا به عبارت دیگر، یک محصول **فرآوری‌شده** است. از سوی دیگر، وجود صامت آغازین -b در صورت فارسی **بخته** که در کهن‌ترین شاهد این واژه دیده می‌شود، گویای آن است که صامت بی‌واک دولبی انسدادی -p به‌دلیل تحوّلات بعدی (به‌احتمال بسیار تحت تأثیر ترکی) به وجود آمده‌است. صورت **بخته** اکنون نیز در افغانستان در میان محترفه و اهل بازار رواج دارد. البتّه شاید قیاس ضمنی با واژهٔ **پنبه** نیز در این تحوّل بی‌تأثیر نبوده‌است.

بنابراین، **پخته** برون‌داد معنایی متفاوتی از صورت اصلی **بخته** از *baxta-ka- (پیشاایرانی *baǰ- «شکستن» < پیشاهندواروپایی *bheg- «به همان معنی») است. لغت **بخته** به‌معنیِ «گوسفند اخته/خایه‌کشیده» نیز بر همین معنا دلالت می‌کند و مدلول آن «هر چیزی است که پوستش کنده شده‌است». بنابراین، **بخته کردن** در فارسی کلاسیک به‌معنایِ «پوست کندن، جدا کردن چیزی از پوست یا غلاف آن» است. عبارت زیر از *ترجمهٔ کلیله و دمنهٔ* نصرالله منشی (۱۳۷۰: ۱۷۳) شاهد گویایی در تأیید این نظر است:

مردی گفت: این زن به‌موجبی می‌فروشد کنجد **بخته‌کرده** به کنجد **باپوست**.

پس می‌توان نتیجه گرفت که **پَخته** از گونهٔ اصلی **بَخته** به وجود آمده و سپس در آسیای مرکزی به اصطلاح اصلی برای اشاره به **پنبه** (پنبهٔ پاک‌شده) بدل شده‌است. البتّه می‌توان

احتمال داد که **بخته** در ترکیب *__پنبهٔ بخته__ («پنبهٔ پاک‌شده») به‌سببِ همگون شدن «ب» با «پ» («ب» در آغاز واژهٔ **بخته** با «پ» در اوّل **پنبه**) ابتدا به *__پنبهٔ پخته__ بدل شده و سپس صفت **پخته** جایگزین موصوف شده و به صورت اسم رواج یافته است.

این پیشنهاد بدون تردید تنها گزینهٔ قابل قبول در ریشه‌شناسی واژهٔ **پخته** است. نظر پروفسور مارتین شوارتز (نامهٔ مورّخ ۲۰۲۲/۱۰/۲۳ به نگارنده) دربارهٔ اشتقاق واژهٔ **پخته** از ایرانی باستان pašta-ka* به‌واسطهٔ زنجیرهٔ میانی -paxtaka* (-xt- > -št-* که خاصّ برخی از زبان‌های پامیری است) از هندواروپایی -pek* «پشم ریسیدن» دور از ذهن می‌نماید.

۲- مچاچنگ

مچاچنگ در فرهنگ‌های فارسی این‌گونه معنا شده‌است: «آلتی از چرم که زنان برای دفع شهوت به کار برند» (نک . اسدی طوسی ۱۳۱۹: ۲۸۱؛ نیز: دهخدا، ذیل مدخل). از این ابزار با نام‌های **چرمینه** (با پسوند جنس -ēna < -aina-ka*)، **...رمان** («شبیه ...ر»)، **...رِ کاشی**، **سَعتَر** و **طَبَق** (هر دو از عربی) نیز یاد شده‌است. در فرهنگ‌ها به‌اشکال **مجاچنگ**، **مساچنگ** و **مساجنگ** نیز برمی‌خوریم که همگی صورت محرّف واژهٔ مچاچنگ هستند. شاهد این واژه در *لغت فرس* (همان: ۲۸۲) اسدی طوسی (قرن ۵)، بیت زیر از شاعری به نام **بوعاصم** است:

مال رئیسان همه به سائل و زائر وان تو به کفشگر ز بهر **مچاچنگ**

جزء **چنگ** در این لغت به‌معنایِ «وسیله، ابزار» است (قس. **پای‌چنگ** «پای‌افزار، کفش») و جزء نخست آن یعنی **مَچا** (-ā<-āk) نیز احتمالاً به‌معنیِ «مالش، سایش» است (قس. **مُچاله** «درهم فرورفته، فشرده» که -o- در آن حاصل قیاس با واژهٔ **مچ** است به‌همراهِ پسوند -āl-ak-*>-āla؛ دربارهٔ پسوند -l- در زبان‌های ایرانی نو، نک . Асатрян 2019). جزء مذکور، در فعل **برمچیدن** به‌معنایِ «دست مالیدن؛ سودن عضوی بر عضو دیگر» نیز دیده می‌شود.

این فعل یادآور واژهٔ عربی **مساحقه** یعنی «طبق زدن، سعتری کردن زن با زن، مالیدن شرمگاه یک زن به شرمگاه زن دیگر» است.

جزء -mač در **مچاچنگ** احتمالاً از پیشاهندوراوپایی -menk* «فشار دادن؛ مالیدن» مشتق شده‌است (قس. یونانی: μάσσω «ورز دادن (خمیر)، فشار دادن»؛ سنسکریت: macate، mañcate «له کردن، خرد کردن») که بازتاب درجهٔ صفر ریشهٔ -mṇk* است (قس. هندواروپایی -mṇk-i̯é* > ایرانی مادر: -mač-i̯a*). توضیحات فوق‌الذکر می‌تواند توجیه مناسبی برای جزء **مَچ** در واژهٔ فارسی **مچاچنگ** باشد، البتّه باید توجّه داشت که پیشاهندواروپایی -menk* در زبان‌های ایرانی شاهد دیگری ندارد.

کتابنامه

اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹)، *لغت فرس*، به‌تصحیح و اهتمام عبّاس اقبال، تهران: چاپخانهٔ مجلس.

اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۷۱)، *هدایه‌المتعلمین فی الطب*، به‌اهتمام جلال متینی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.

رواقی، علی (۱۳۸۱)، *ذیل فرهنگ‌های فارسی*، تهران: هرمس.

نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۷۰)، *ترجمهٔ کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح مجتبی مینُوی طهرانی، تهران: امیرکبیر.

Асатрян, Г. (2019), “Образования с суффиксальным элементом *-l-* в новоиранском”, *Caucaso-Caspica* IV, стр. 175-189.

Бартольд, В. В. (1971), *Сочинения* (том. VII.). *Работы по исторической географии и истории Ирана*, Москва.

Стеблин-Каменский, М.И. (1999), *Этимологический словарь ваханского языка*, Санкт-Петербург.